

الیتسیم (elitism) و وارثان ماکیاولی

نیلوفر سیاوشی

واژه الیتسیم یا نخبه‌گرایی در دانشنامه سیاسی چنین تعریف شده است: "باور به این که در هر جامعه یا گروه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و جز آن، کس یا کسانی به سبب توانمندی‌های شخصی شان برتر از دیگران اند و حق آنهاست که از امتیازهای پیشوایی و رهبری برخوردار باشند."^(۱)

"اگر چه واژه "الیت" همواره با نام‌های نظریه‌پردازانی چون "ویلفردو پاره‌تو"، "گائتانو موسکا" و "روبرتو میخلز" همراه است؛ اما "پیشینه مفهوم الیت به اندیشه‌های نیکولو ماکیاولی بازمی‌گردد. ماکیاولی در یک مفهوم کلی تمام فرایندهای اجتماعی را به واقعیت اساسی تفاوت میان نخبگان و غیرنخبگان ربط می‌داد و از این رو همه نظریه‌پردازان عمده الیتسیم مانند پاره‌تو، موسکا، میخلز و سورل تحت تأثیر اندیشه‌های او بودند."^(۲)

نظریه‌پردازان نوماکیاولیایی و طرفداران نظریه نخبگان مخالف با دموکراسی بوده و آن را سیستمی ناکارآمد و ضعیف برای حکومت کردن دانسته‌اند که عملاً فرصت را از کسانی که توانایی و استعداد این کار را دارند، گرفته است.

ماکیاولی به دلیل نگرانی از شرایط داخلی ایتالیا و ضعف و آشفتگی که این کشور را فرا گرفته بود، نسبت به حکومت عوام و نهادهای پارلمانی و دموکراسی بدبین بود و تنها راه نجات ایتالیا را از این هرج و مرج ظهور یک قدرت فائقه و نیرومند می‌دانست و از همین رو بود که در کتاب "شهریار"^(۳) خود که خطاب به "لوزنترو دوک دورینو" از شهریاران داخلی ایتالیا نوشته بود، خواهان کسب قدرت توسط وی و نجات ایتالیا از هرج و مرج و ضعف داخلی بود. "یگانه شعار سیاسی او این بود که شاه فوق تمام قیود و الزامات مردم عادی است."^(۴)

در این نوشتار، طبقه‌بندی جامعه به دو بخش فرمانروا و فرمانبردار کاملاً مشهود است. طبقه‌بندی‌ای که پاره‌تو - جامعه‌شناس ایتالیایی و از بنیان‌گذاران مکتب نوماکیاولیایی - سال‌ها بعد دوباره آن را به کار برد و دو قشر (عامه و نخبه) را در جامعه از هم متمایز کرد.

ماکیاولی در کتاب "گفتارها" که در آن عبرت‌های گرفته شده از حوادث جمهوری روم را به شکلی بند و اندرز ارائه داده است، می‌نویسد:

"... مردم اغلب فریب خیر موهومی را می‌خورند، و تباهی خود را می‌جویند... آنان که در مجالس مشورتی حضور داشته‌اند، ملاحظه کرده‌اند که تا چه حد افکار آدمیان دچار لغزش است، و اگر آن افکار به وسیله افراد برتر راهبری نگردد، مستعد آن است که در قطب مقابل عقل و منطق قرار گیرد."^(۵)

آن چنان که پیشتر گفته شد، یکی از مهم‌ترین اندیشمندان مکتب نوماکیاولیایی، ویلفردو پاره‌تو است که "نظریه نخبگان" عمدتاً با نام او شناخته می‌شود.

پاره‌تو، نخبگان را شایسته‌ترین و بهترین افراد در همه شاخه‌ها و زمینه‌هایی که انسان امکان فعالیت در آنها را دارد، می‌داند. یکی از نظریات مهم وی نظریه "رفت‌وآمد نخبگان" است که در آن به بررسی علل انقلاب‌ها و تحولات در تاریخ می‌پردازد. از برجسته‌ترین عللی که وی در بروز مبارزه‌های سیاسی و تحولات اساسی در جوامع ذکر می‌کند، نارضایتی گروهی از نخبگان است که در ضمن داشتن استعداد و توانایی بالا، از به دست گرفتن قدرت محروم مانده‌اند؛ هر تحول و انقلاب، معلول بیکار و مبارزه میان این نخبگان و نخبگان قدیمی است که قدرت را در دست دارند و در این مبارزه مردم فقط به عنوان نیروهایی گمنام وظیفه دارند تا در رسیدن قدرت به نخبگان تمام تلاش خود را به کار بندند. پاره‌تو معتقد است این "رفت‌وآمد" و گردش نخبگان^(۶) همواره ادامه دارد و درگیری‌ها برای به دست آوردن قدرت توسط نخبگان هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد. مفهوم "نخبگان حاکم" اگر چه در نظریات پاره‌تو و موسکا و میخلز به عنوان مشهورترین اندیشمندان این مکتب مشترک است، اما هر یک با رویکردی دیگرگون به این واژه می‌نگرند. موسکا و میخلز با رویکردی



نیکولو ماکیاولی

نظریه پردازان
نوماکیا و لیایی
و طرفداران
نظریه نخبگان، مخالف
باموکراسی بوده
و آن را سیستمی
ناکارآمد و وضعیت برای
حکومت کردن
دانسته اند که عملاً
فرصت را از کسانی که
توانایی و استعداد
این کار را دارند،
گرفته است

سازمانی به بررسی این واژه می پردازند. موسکا سازمان یافتگی را عامل مهمی در چیرگی و برتری یک گروه بر گروه دیگر می داند. وی بر این باور است که اقلیتی سازمان یافته می تواند بر اکثریتی سازمان نیافته چیره شود و متذکر می شود که در صورت ناخرسندی توده ها و گروه های غیرنخبه از نخبگان حاکم، باز هم این اقلیت سازمان یافته در درون توده ها و غیرنخبگان است که می تواند در این مبارزه از دیگر توده های ناراضی پیشی بگیرد و نخبگان حاکم را شکست دهد و قدرت را به دست بگیرد.

میخلز در چارچوب رویکرد سازمانی روی "احزاب سیاسی" تمرکز می کند، این احزاب شامل اتحادیه های کاری و احزاب سوسیالیستی است که در زمان موسکا شکل نگرفته بود. میخلز بر این باور است که بر طبق "قانون آهنین الیگارش" ، تقویت و گسترش برجسته ترین شکل سازمان که از نظر وی "احزاب سیاسی" است، می تواند به نوعی الیگارش (سلطه اقلیت نخبه) بینجامد. میخلز احزاب را وسیله ای برای کسب و حفظ قدرت می داند.

رویکرد بعدی، رویکرد روانشناختی پاره تو است که گروه نخبه را گروهی دارای استعدادها و غرایز و توانایی های فردی ویژه می داند که آنها را از دیگر افراد متمایز می سازد. پاره تو با استفاده از نظریه ماکیاولی، این غرایز و حالات ذهنی را در انسان ها به دو بخش تقسیم می کند که یک بخش براساس تفکر و تخیل و مکر است و وی این گروه را به "روبه" تشبیه می کند و بخشی دیگر براساس صولت و قدرت و زور می باشد که این گروه را نیز به "شیر" تشبیه می کند.

ماکیاولی نیز خواهان کسب این دو صفت برای شهریار و حاکم مورد قبول خویش بود؛ اما پاره تو در عین حال تأکید می کند که داشتن این دو صفت با هم برای گروه نخبه حاکم، در عمل ناممکن است یا به ندرت اتفاق می افتد و همواره نخبگانی که دارای یکی از این ویژگی ها هستند، جای نخبگان دیگر را که دارای ویژگی های دیگری می باشند، می گیرند و از همین رو نظریه "رفت و آمد نخبگان" خویش را مطرح می سازد.

اندیشه الیسیسم و نظریه پردازان این اندیشه در آماده سازی جامعه آن زمان برای پذیرش فاشیسم نقش مهمی برعهده داشتند. اگرچه با روی کار آمدن فاشیسم و محدود شدن آزادی ها از سوی این رژیم، همین نظریه پردازان (موسکا و پاره تو) به دلیل اعتقاد به آزادیخواهی به مخالفت با رژیم موسولینی پرداختند.

پی نوشت ها:

۱- دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، انتشارات مروارید.

۲- جامعه شناسی سیاسی، دکتر حسین بشریه، نشر نی.

۳- Prince

۴- تاریخ اندیشه های سیاسی در غرب، دکتر ابوالقاسم طاهری، نشر قومس.

۵- خداوندان اندیشه سیاسی، و.ت. جونز، ترجمه علی رامین، انتشارات امیرکبیر.

۶- Circulation Of Elites

منابع:

- جامعه شناسی سیاسی، موریس دوورژه، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی.

- جامعه و سیاست، مایکل راش، ترجمه منوچهر صبوری.

- آگاهی و جامعه، ه. استیوارت هیوز، ترجمه عزت الله فولادوند.

